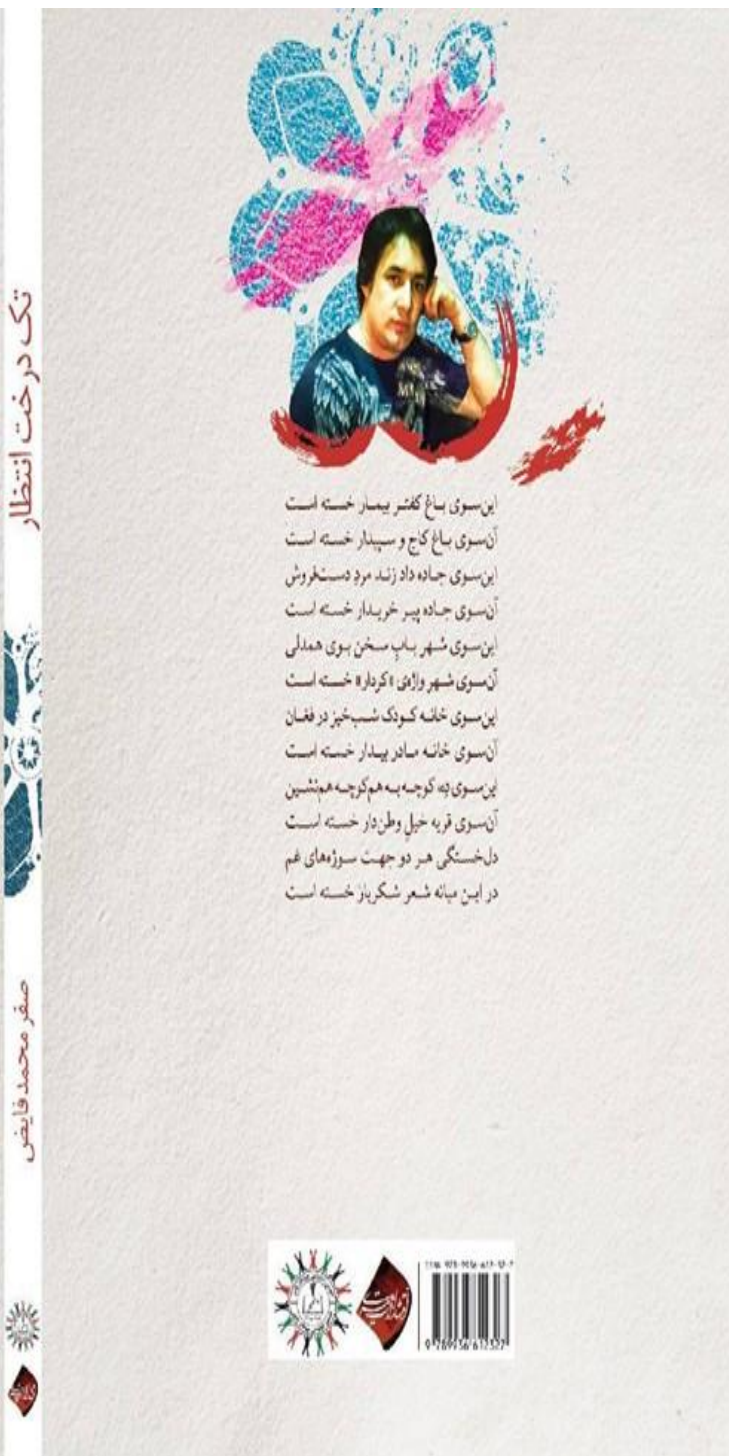
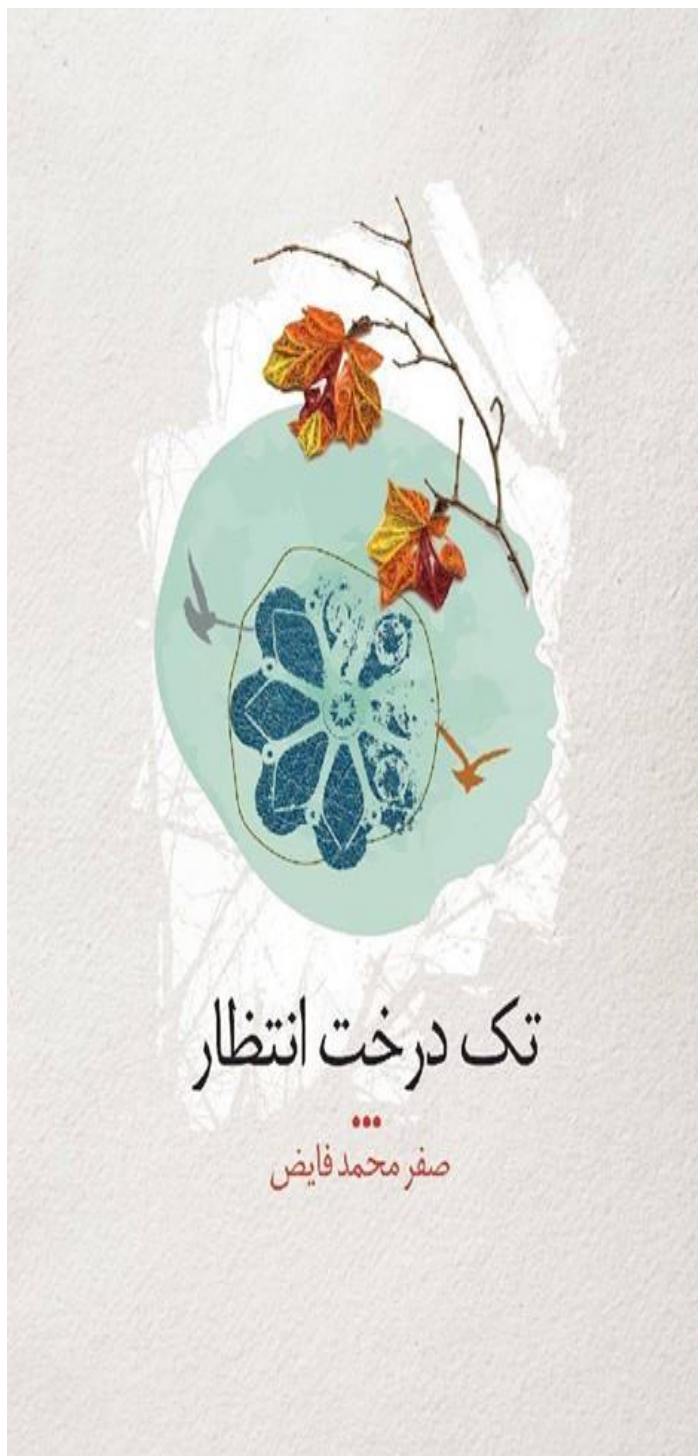


بسم الله الرحمن الرحيم



تک درخت انتظار

صفر محمد فایض

این سوی باغ کفتر بیمار خسته است
آن سوی ماع کاج و سپیدار خسته است
این سوی جاده داد زند مرد دستخروش
آن سوی جاده پیر غریب دار خسته است
این سوی شهر باب سخن بوی همدمی
آن سوی شهر وازین «گردار» خسته است
این سوی خانه کودک شبخیز در فغان
آن سوی خانه مادر بیدار خسته است
این سوی چه کورچه به هم کورچه هم نشین
آن سوی قره خیل وطن دار خسته است
دلخستگی هر دو جهت سوزهای غم
در این میانه شعر شکر باز خسته است





فطرت شاعر سرا با جستجو ست
خالق و پروردگار آرزوست
شاعر اندر سینه ملت جو دل
ملتی بی شاعری انبار گل
سوز و مستی نقشبند عالمی است
شاعری بی سوز و مستی ماتمی است
شعر را مقصود اگر آدمگری است
شاعری هم وارث پیغمبری است " علامه اقبال "

درنگی شتاب گونه بر محتوای اثر منظوم صفر محمد فایض فقید: " تک درخت انتظار" !!

ترتیب و تدوین: **داکتر پیکار**

۱۵ سپتمبر ۲۰۱۸، ترانتو-کانادا

(در قدم نخست لازم میدانم قدردانی و اظهار سپاسم را به انجمن اجتماعی جوانان پامیر بخاطر طبع و نشر این اثر زیبا " تک درخت انتظار" (!) تقدیم و تکریم نموده و کامکاری های بیشمار شان را در امر خدمت گزاری صادقانه به فرهنگ مردم درد آشنای شان ، بازتاب دهم)

در آمد سخن : اثر منظوم و موزون صفر محمد فایض فقید: " تک درخت انتظار"، در نتیجه سعی و تلاش صادقانه، جوانمردانه ، میهن دوستانه و ادب پرورانه " انجمن اجتماعی جوانان پامیر"، در سال 1397 خورشیدی بخاطر ادای احترام به شخصیت فرهنگی، شعری و ادبی فایض فقید بدست نشر سپرده شد. سیاق این اثر با سخن نخست انجمن اجتماعی جوانان پامیر آغاز می شود که در آن زیبا کلامی ، تقدیر و تکریم از شخصیت فرهنگی و ادبی موصوف توسط هیأت رهبری انجمن اجتماعی جوانان پامیر ، به نحو شایسته بازتاب داده شده است، که در بخشی از آن این چنین آمده است :

" اندوهی چنان عظیم و دردی چنان الیم که نفس ها را در سینه ها مان حبس و دل های مان را میان مشتی پولادین در هم می فشارد و تا مغز استخوان ما را می گذارد. از آن روز های نحس، زشت و سیاه، دقیقن یک سال گذشت؛ یک سالی که نشان مان داد که مرگ، این بی رحم ترین مطلقیت طبیعت چسان یکی از سرداران و سردمداران ادبیات شغنان زمین را با خود و درخود برد. صفر فایض که بی هیچ تردید و گمانی ، بهترین شاعر فارسی سرای شغنان و سرزمین بدخشان بود در سفری بی برگشت و غم گنانه ما را و دنیای بزرگ ادبیات دیار مان را تنها گذاشت و با کوله باری از خرد و دانش برای همیشه رخت سفر بر بست و چون ماه درخشانی در میان میغ نهران شد"

سخن دوم ، اظهار سپاس و قدردانی از کار کرد های انجمن است که توسط پدر داغدیده صفر محمد فایض، آقای نظر محمد فایض که خود نیز به شعر، ادب و سیاست معقول فرهنگی علاقه فراوان دارند، صورت گرفته که خواننده را به ریزش باران اشک سوق میدهد. در بخشی از سخنان پدر داغدیده صفر فایض این چنین می خوانیم :

" آنچه ارزش دارد امروز است، روزی که ما را در بر گرفته است و روزی که در آن زندگی می کنیم، روزی که وقیحانه می خندیم و خنده ای که از ته دل و حسایی باشد تا سینه را بلرزاند، فراموش کرده ایم. در این روز صفر محمد فایض پسر عزیز من به رحمت ایزدی پیوسته است و نخبگان همدوره، هم صنف و هم سالش اولین سال وفاتش را، در حالی که انبوه غم در دل دارند و من پدر متوفی این شکل ملالت را در آئینه ناصیه هر یک شان به وضاحت می خوانم، تجلیل می کنند و از شخصیت ادبی و فرهنگی آن عزیز یاد بود به عمل می آورند. در ضمن یک نسخه از مجموعه اشعارش را بدست چاپ می سپارند تا نامش را جاویدان و ماندگار سازند. از این چه نیکوتر که خودش است:"

برای مرگ آدم هیچ درمان و دلیلی نیست

بجز از نیک بختان مدرک و آثار می ماند

نظر محمد فایض گفتمانش را برای پسر فقید آنقدر زیبا و موزون به گزینش گرفته است که هم داغ همه را بار مجدد زنده می سازد و هم اثر منظومش را به مثابه مؤلفه ادبی مانا در راستای بازتاب شخصیت جوان رسالتمند، به معرفی گرفته و خویشتن را قناعت فکری و ذهنی میدهد تا باشد این اثر باعث زدودن غم های پدر ، خانواده و دوستان ذوقمند شخصیت فایض فقید گردد. پدر احساسش را در سیاق شعری پسر اینگونه بازتاب میدهد:

هر شب به حال زار خودم گریه میکنم

با چشم اشکبار خودم گریه میکنم

افسوس می کشم به تمنای آرزو

از قلب داغدار خودم گریه می کنم

ای بخت نامراد سراغم دگر مجو!
من طاقه در کنار خودم گریه می کنم (ص. فایض)

سخن سوم، زیر عنوان: "نگاهی گذرا به قلمرو شاعر آزادی"، به خامه دکتور عبدالقیوم آرزو، آغاز میگردد که در راستای فهم و شناخت چگونگی شعر، شعر چیست؟ و شاعر کیست؟، خامه فرسایي نموده است. در بخشی از سخنان دکتور آرزو چنین می خوانیم:

"شاعر با انتخاب نام سروده هایش به روشنی گرایش روحی و عاطفی خود را متباز می سازد و پیامش ژرفای عارفانه دارد اگر با هم گرایي روحی بخواهیم پیام شاعر را استخراج کنیم میتوانیم بنویسیم که، در دیدگاه شاعر زندگی چنان گرداب است، با چنین درکی در گرداب زندگی "آزاد زیستن"، را اندرز میدهد و با فهم "نبض تقدیر"، احساس راحت می کند و به وسعت جامعه انسانی فریاد می زند:

غم مخور دنیای غم نا آشنا پیرت کند
این پلنگ پیر رنج آور زمین گیرت کند
تو به فکر آن مباحش اصلن و از فردا مترس
هی که تا فردا به یک افسانه در گیرت کند
خنده کن مستانه زی، قلقل بزن کنیاک را
ری نزن و رنه که بی اندازه دل گیرت کند

دکتور آرزو شخصیت معنوی شاعر و شعر را این گونه، بازتاب داده، تعبیر و تفسیر می کند:

شعر دانی چیست، مروارید از دریای حق
شاعر این افسونگری کاین طرفه مروارید سفت
صنعت و سجع و قوافی هست نظم و نیست شعر
ای بسا ناظم که نظمش نیست الا حرف مفت
شعر آن باشد که خیزد از دل و جوشد ز لب
باز در دل ها نشیند هر کجا گوشی شفت

سخن چهارم، زیر عنوان: "به جای تقریظ"، توسط شاعر شیرین زبان، هنرمند و سخنور زیبا کلام دولت محمد جوشن با گزیده ای از سروده زیبایی "حکیم سنایی"، اینگونه آغاز می شود:

سال ها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
سال ها باید که تا از بطن پاک مادری
شاعری زاید ادیب و عالم شیرین سخن "حکیم سنایی"

جوشن می نویسد: "او، یعنی صفر محمد" فایض"، از چمنستان کوهساران شغنان زمین پامیر بدخشان افغانستان در یک خانواده روشنفکر و لی ستمدیده روزگار کشور عزیز ما افغانستان پا به عرصه وجود گذاشت. در دامن مادر با فرهنگ و زحمت کش و پدری معلم و آموزگار تحصیل یافته و روشن دل از تربیه مکتب "حجت خراسان"، معرفت و خودشناسی او پرورش یافت. با رنج ها درد ها و دشواری های ناشی از بی عدالتی های اجتماعی - اقتصادی و غیره تا چشم گشود، آشنایی حاصل کرد. دید و شنید که چرا بر مردم وطنش گذشته و یا میگردد. چون می گویند: "سالی که نکوست از بهارش پیداست"، بعد از بلوغ جوانی و تحصیلات عالی تفکر "چه باید کرد"؟ برای ادای رسالتش همچو رهنورد متعهد و با رسالت برای بیداری مردم، در شعر و استعداد خداداد خویش جستجو نمود و الحق که به آن قله های زرین شکوه مندی گفتار سخن موزون شعر نیز دست یافت. پیام شعر و غزل او بر دل های آگاه و حساس که زبان حال و روز عصرش را تصویر میکرد با نوآوری های گفتاری، چون زیبایی کلام، استعاره ها و تشبیهات نو اما با زبان عام فهم چون غیاث الدین غیاثی عارف مرد بدخشانی زیور یافته، دل ها به وجد آورده لذت می بخشید. زیبایی کلام او الحق این امیدواری ها را به خصوص در ذهنیت ادیبان و خامه بدستان ما به وجود آورده بود که عده ای او را در آینده ها یکی از قافله های مکتب کلاسیک شعر اما با آرایش و شکوه بدیع زمان حساب نموده، جایگاهش را بلند همچون قله های کوهستان زادگاهش تعبیر و تفسیر میکردند. محترم جوشن سخنان زیبایش را در فرجام اینگونه در چهار بیتی زیر بازتاب داده و گفتمان را ختم می کند:

این سوی باغ کفتر بیمار خسته است

آن سوی باغ کاج و سپیدار خسته است
این سوی جاده داد زند مرد دست فروش
آن سوی جاده پیر خریدار خسته است
این سوی خانه کودک شب خیز در فغان
آن سوی خانه مادر بیمار خسته است " ص. فایض "

و حالا در راستای سیاق با محتوای اثر که شاعر جوان در سروده هایش با همه مؤلفه های هستی انسانی تماس گرفته و آن را به گونه ای بازتاب داده است که گویی هاتقی از غیب برایش الهام فرستاده و روح و روانش را برای گرفت آن در شیرازه معنوی آماده ساخته است. شاعر در مورد زندگی خودی، زندگی انسان های محیط پیرامون، آشفته گی های هستی روزوار توده های ملیونی کشورش، داد و فریاد از بی عدالتی ها، جاری بودن دریای خون در کشور عزیزش افغانستان، از عادت های منفی و ناپسند دیرینه مردم و ملت اش، رهایی از دشواری ها، طلب وحدت عینی، منطقی، اجتماعی، سیاسی و ملی در میان توده ها، و اقوام باهم برادر و برابر، یا بهتر گفته شود برابر و بعد برادر، سخنانی گفته است که در این سروده زیبا خیلی ها نغز بازتاب یافته است:

بد رقم آشفته گی فریاد می خواهد دلم
مرغ دام افتاده را آزاد می خواهد دلم
کابل ویرانه ام در وسعت دریای خون
این دل صد پاره را آباد می خواهد دلم
از چه این جا خون ریختن عادت دیرینه است؟
منطق از پیشینه ی ابعاد می خواهد دلم
آنکه ما را زخمه ی تنبور دستش ساخته
تیغ را بر گردن شاید می خواهد دلم " ص. فایض "

فایض فقیه شاعری است که زندگی و فرایند فراز و فرودش را بازتاب میدهد، می خواهد زندگی را در یابد، درکش کند، محتوا و سیاق اش را از دیدانداز دینی و فلسفی، بشناسد و بشناساند، و به گونه های ناهمگون صورت های مختلف هستی را برای انسان های محیط پیرامون خود بیان کند. اگر شاعر و روانشناس را باهم مقایسه کنیم، روان شناس شناگر است و شاعر غواص است. شاعر آن است که شعرش در خواننده غنای طبع و توانایی روحی ایجاد کند، نه همچون رهنمان امید و نیروی شان را بر بیاورد. فایض شعر سیاسی، فلسفی، عشقی و اجتماعی دارد. شعر فایض در خدمت اندیشه های خودش است یعنی به آن چه باور داشته است. وی شعر را تنها من حیث یکی از مؤلفه های هنر نه سروده است، بلکه شعر را به منظور بازتاب اندیشه های سیاسی، فلسفی، و اجتماعی انعکاس داده، درد های اجتماعی و میهنی را بازتاب داده است. او شاعری نبوده که بی هدف شعر گفته باشد، که تنها نقشبند واژه ها و گل واژه ها باشد، بلکه شعرش بینش ژرف در کائنات شناسی انسان و آنچه در ضمیر و وجود او حضور عینی و عقلی دارد، بازتاب دهنده است. فایض از افسانه بندی شعرا و شعر گویی گریزان است. او کاری با دلبران و معشوقه های مجازی ندارد. او شاعر جوانی است که حجاب جهل، نادانی، غفلت، و تن پروری را از روی حقایق زندگی انسان بر میدارد. آنگونه که گفته است:

این ماجرای تلخ زمان می کشد مرا
آخر سکوت درد نهان می کشد مرا
این جا کسی به ساز محبت سخن نگفت
آواز تیغ زخم زبان می کشد مرا

شاعر در مورد مقام انسان به مثابه اشرف آفرینش سخن گفته و او را من حیث آفریننده همه نعمات مادی و معنوی در این کائنات میداند. انسان است که پول به وجود می آورد، هستی را زیبا می سازد، و در فرجام هیچ کاری در این دنیا بدون انسان ممکن نیست، اما چگونه این انسان از ماهیت آفرینشی خود بی خبر می شود، به پیراهن میرود، از معنویان بیزار می شود و بسوی مادیات به گونه سرسام آور روانه می شود و به گونه حتمن بنده نعمات مادی گردیده و حتی آنرا بر عقیده و باورش ترجیح میدهد. چه زیبا در این زمینه سروده است:

انسا چه خلقت ایست، ولی در حصار پول
در هر کجا و هر چه که است، شرمسار پول
کاشف، طبیب، کاسب و تجار و گارگر

یک عمر در مجادله کار و بار پول
دنیا مکان گیر و نگیر دوام حرص
مردم بدو بدو ، همگی بیقرار پول

فایض فقید، بر مبنای بینش فلسفی اش سعی دارد شنونده اش را از زیبایی ها، زشتی ها، پلشتی ها، کاستی ها، غنآمدی ها، تفاوت ها، بی عدالتی ها، مظلالم بی شمار، حسن نیت، عدالت خواهی، انتحار، انفجار، فتنه انگیزی ها، آفرینش شور و شر، تعالی دنیای برخیها، سقوط بعضی ها، تباپی های برخی از ملت ها، اقوام مردمان، از عاطفه انسان های دارای معنویات ژرف، از ریختن خون بیگناهان، حضور انسان های با صفا، انسان های با همت و کم همت، و سایر مؤلفه های این کائناتی که آفریننده اش واحد است، اما سلیقه ها، برداشت ها، باور ها، کنش ها، منش ها، و بینش ها ناهمگون، مستفید ساخته و دلایلش را نیز بر ملا می سازد. گویی که شاعر جوان توانسته است در گوشه گوشه دنیا گردش کند، و با فرهنگ های بومی، سنتی و مدرن آنها آشنا شده و مانند یک سرایش گر پخته فکر و رسیده خامه فرسایی می کند که حتی از حوصله بسا انسان های هم سن و سالش نهایت بدور و غیر قابل تصور و تدبیر است. این همه مسایل را اینگونه بازتاب میدهد در این سروده زیبا:

یک سو جهان به قهر جهالت تباه شود

سوی دیگر به حسن عدالت بنا شود

یک سو جهان به مقصد دل سعی و ابتکار

سوی دیگر میان عدو جنگ و انفجار

یک سو جهان به فتنه و دنبال شور و شر

سوی دیگر به قله ی پرواز بال و پر

یک سو جهان به اوج تعالی و اعتلا

سوی دیگر به خشم تباهی است مبتلا " ص.فایض "

برای اینکه بتوانیم نظام فکری و اجتماعی صفر محمد فایض را به گونه درست تعبیر و تفسیر کنیم، باید توجه داشت که اندیشه او آمیزه ای است از تعالیم اخلاقی، اجتماعی، عرفانی و ارزش های والای عقیدتی که با فلسفه و حکمت در هم آهنگی حتم باید قرار داشته باشد. او در مورد شخصیت فردی و اجتماعی و روانی انسان ها را مدیون جامعه ای میدانده که در آن انسان از مقام عالی اش من حیث بهترین آفرینش بهره مند باشد. او باور دارد که تعالیم دینی و ظرفیت های انسانی باید مطابق به نیاز زمان و مکان مطرح شوند، و به تعبیر و تفسیر گرفته شوند. او باور دارد که هر چیز نوی تنها به دلیل نو بودنش بر چیزی که کهنه است ک، برتری ندارد بلکه برتری آن منوط به این است که پیام و اندیشه والایی در آن قرار دارد یا خیر. وی انسان را می ستاید اما به کامل شدن انسان باورمند است و آن را فرآیند تاریخی بینش فلسفی قدما و نو اندیشان میدانند. در زمینه چه زیبا سروده است :

کن سفر در باطن ات، در خود چه پیدا میکنی؟

آگه شوی از اصل خود، آنگه چه بر پا میکنی؟

فرض کن که انسانی ولی، در نوع انسان ناتمام

قانع شوی از عیب خود، با خود چه غوغا میکنی؟

چون بوته در یک سایه ای، روئیده از بکپای سنگ

خورشید اگر این جا بود، چون شب چه آنجا میکنی؟

یک پیکر مخروبه ای، ویرانه از سر تا به پا

بختت اگر یاری کند، در خود چه زیبا میکنی؟

" صفر محمد فایض در نهایت کوشش میکرده تا به ژرفترین درد های سوزنده در جامعه اش که در نتیجه بی عدالتی ها روان سوزاند، دست یابد و آن را در قالب ابیات موزون و نغزل برای مردمان جامعه زمانش به تصویر کشد. این بیان از هر طرف چهره زندگی و هستی عصرش را بازتاب میدهد. مانند:

صد غم گذشت و حالا، رنج و عذاب دیگر

در خشم دود آتش، بوی کباب دیگر

میدان بزکشی را، چنبر چنان فراخ است

دست از لگام بیفتد، پا از رکاب دیگر

تاریخ عصر مان را با غم عبور دادیم

شاید که نسل فردا باشد کتاب دیگر

روحش شاد، یادش گرامی، شعرش مانا، اندیشه هایش والا، بر خانواده، دوستان، و علاقه مندان اشعارش صبر و شکیبایی تمنا داریم.